

ادامه از صفحه ۱۵

در جریان اصلاحات امثال حجابیان یا مهندس عبیدی و... خیلی صریح مسائل نظری را خرج مقاصد سیاسی می کنند و این بسیار روشن است ولی بدنه اصلی و هسته سخت جریان اصولگرایی توجه چندانی به مسائل نظری ندارد. چند آدم نظری که در جایگاه های شاخص سیاسی مستقر باشند در جریان اصولگرایی سراغ دارید؟ عرضم این است در جریان اصلاحات اگر توجهی به مسائل نظری می شود، این توجه ابزاری است حتی توجهی که کمابیش در مورد عدالت هم اکنون شده، همین طور است. در فرمایش شما هم این ادعا بود که چون گروه اصلاح طلبی در حال حذف است، پس به مساله عدالت توجه کنیم. یعنی برای اصلاح طلبان همواره مسائل نظری تابعی از خواست قدرت است. اصولگرایان، از جهت ابزاری، توجهی به مسائل نظری ندارند و جامعه مخاطبشان هم elite محور و نخبه محور نبود اما بدنه اجتماعی اصولگرایان به سمت مسائل نظری رفت و الان در بدنه اجتماعی اصولگرایان کسانی هستند که خیلی صریح هم خود اصولگرایان را نقد می کنند و هم اصلاح طلبان را ولی اینکه مثل شما جایگاه یا سابقه سیاسی شاخصی داشته باشند، خیر. این طور نیست.

پس با هم به این نتیجه می رسیم که باید عمارتی میان این دو برپا کرد نه آن کسانی که فقط یک پراگماتیسم را در دستور کار خود قرار داده اند و نه کسانی که به قول شما ابزاری بهره می برند و دیدگاه های دیگران را گزینشی خرج فضای خود می کنند. شاید ما به جبرانی نیاز داریم که اگرچه از نظریه های تمام اندیشمندان بهره می گیرد ولی در نهایت باید بتواند این را به شکلی بومی و محلی و ایرانیزه کند و به شکلی وارد کانتکس جامعه امروز ما کند و ببیند که در جامعه امروز ما چه جواب می دهد. این موضوعی جدی در جامعه ماست و شاید به همین دلیل است که ما به جریان جدیدی نیاز داریم تا از افراطی گری و بیمین و بیسار دور باشد و ما به طریقی نیاز داریم که جاده را هموار کند و کسانی که دغدغه این جامعه را دارند باید بیابند و ببینند و این جریان را فعال کنند.

در بخشی گفتید از عدالت استفاده ابزاری شود، باید بگویم نه؛ حداقل در مورد من این طور است که نظرات من مکتوب است و تر من این بود که جریان اصلاح طلبی به یک off تاریخی احتیاج دارد. من عقیده دارم جریان اصلاح طلبی باید دوران بیرون از قدرتی را تجربه کند و به خودش بپردازد و خود را نقد کند و ریکآوری کند. قرار گرفتن در قدرت به این جریان اجازه ندهد از خود دور شود و خود را نقد کند و ببیند که چه کاستی هایی دارد. تمام جریان اصلاح طلبی در بازی قدرت خلاصه شده و این جفا به جریان اصلاح طلبی است. من بارها گفته ام و آخرین بحث من این بوده است. اگر من مساله عدالت را مطرح کردم و می کنم ناظر بر این نیست که در تساقی قدرت خرج شود. بارها از زبان من شنیده اید که باید microphysic قدرت را ترسیم کرد نه macrophysic قدرت را چون macrophysic قدرت همان چیزی است که در پاستور است. microphysic قدرت یعنی ریزبندهای جامعه را ترسیم کنیم، یعنی کار کردن با توده ها و دانشجو ها و فراهم کردن فضای فرهنگی و نشر دادن فضای سیاسی غنی. من بارها این مطالب را گفته ام. من و اهمه دارم که در زبان من هم این مسائل شکلی ابزاری و تاکتیکی به خود بگیرد چون مفاهیم شهید می شوند و می میرند و ما به مفاهیم خیانت می کنیم. مباحث قبلی من مشخص است و همه می دانند که من نمی خواهم برای تسخیر دیواره کاخ قدرت کاری بکنم. بازگویی سیاسی در قاعده هرم منظور من است نه در پاستور. چرا باید هر بازگویی سیاسی را در پاستور دید؟ همیشه توصیه من به اصلاح طلبان یک off تاریخی و یک recovery تاریخی است.

این چقدر ممکن است؟

بعید است. تعدادی در جریان اصلاح طلبی این را مطرح می کنند و صدای آنها شنیده می شود ولی جریان اصلی اصلاح طلبی می خواهد در انتخابات شرکت کند و کاندیدا خواهد داشت. جریان اصلی اصلاح طلبی کماکان حیات و ممت خود را در قدرت جستجو خواهد کرد. فرض آنها این است که چون در قدرت باشد بالندگی دارند و اگر در قدرت نباشند چیزی نیست. ولی من این را نمی پذیرم و عقیده دارم جریان اصلاح طلبی می تواند بیرون از قدرت موثر باشد و قدرت داشته باشد. همان طور که اکثر جریان های ماقبل از انقلاب بیرون از قدرت بودند و قدرت داشتند. چون در بین جامعه و در فضای فکری مردم بودند، قدرت داشتند و وقتی حاکم شدند، قدرت و مقبولیت و مشروعیت را از دست دادند. قدرت لزوما قدرت نمی آورد و منزلتی که موصوف به قدرت است و به این نام نامیده می شود الزاما قدرت نمی آورد. شاید آنجا سقوط قدرت باشد. بنابراین معتقدم جریان اصلاح طلبی باید دوران دور از قدرت را تجربه کند و برای مدتی دور از قدرت باشد. باید آهسته و پیوسته با جامعه کار کرد و با سلول های جامعه کار کرد تا به راحتی فریب هر شعاری را نخورد و تاریخ آن مرتبا سینوسی تکرار نشود. تاریخ ما نباید این همه فراز و فرود داشته باشد، البته اگر هر گروهی ادامه دیگری باشد و کار را از آنجایی که گروه قبلی تمام کرده آغاز کند. یک زمانی باید با تمام گوناگونی که داریم بدانیم که نیمه پر لیوان را داریم و نیمه پر لیوان همدیگر را ببینیم و کارهای زیادی او را پاس بداریم. جامعه به این صورت جلو می رود. در غیر این صورت هر کدام نافی و عدوی هم هستیم و می آیم و می گویم ویرانه های به جا مانده و من نهایتا باید خرابی های او را آباد کنم. کمی باید فراتر از نوک بینی مان را ببینیم که آینده چگونه حادث می شود و ما در کجای این داستان هستیم. آینده را ما تدبیر می کنیم یا دیگران آن را تدبیر می کنند؟ باید بنشینیم و به این نکات استراتژیک فکر کنیم.



عکس: حسن شریعتی / فرهنگستان

دکتر داود فیرحی استاد دانشگاه تهران درگذشت

پروژه نیمه تمام فقه و سیاست

پروژه اندیشه سیاسی مرحوم فیرحی

پرویز امینی

عضو هیات علمی دانشگاه شاهد

چندان با مرحوم فیرحی حشر و نشر نداشتم اگرچه برخی آثار ایشان را خوانده بودم. تنها در یک جلسه نقد و گفتگو درباره کتابی که ایشان نیز در تولید بخشی از آن مشارکت داشتند، با ایشان هم سخن بودم و البته گفتگوی تند و تیزی بین ما نیز شکل گرفت. یکبار دیگر نیز سخن ایشان را درباره عاشورا نقد کردم. اما کل پروژه مرحوم فیرحی را می توان در چند جمله خلاصه کرد. مرحوم فیرحی جامعه اسلامی را در عصر کنونی در دو راهی دموکراسی و رادیکالیزم می دید که یکی را باید انتخابی کرد. مرحوم فیرحی البته برای جامعه اسلامی بر انتخاب دموکراسی تاکید داشت. ایشان همانند جان لاک، پیش فرض اساسی دموکراسی را برابری می دانست و مهم ترین مدافع برابری را نه علم و نه فلسفه بلکه دین می دانست. بنابراین نه تنها تعارضی بین دموکراسی با دین نمی دید بلکه دین را مهم ترین مدافع دموکراسی می دانست. مرحوم فیرحی همچنین به شیوه راولز تلاش داشت تا تفکیک لیبرالیسم سیاسی از لیبرالیسم فلسفی یا لیبرالیسم محدود در برابر لیبرالیسم جامع، از فراتر دموکراسی دین ستیز اجتناب و از فهم تعارض آمیز دین و دموکراسی جلوگیری کند و البته راه دموکراسی در جامعه دینی را نیز هموار کند. از کارهای خوب ایشان از غربت به در آوردن کتاب «تنبیه الامة» و تنزیه المله» مرحوم ثنائی است که با شرح مفصلشان بر آن در کتاب در آستانه تجدید، متن صعب این کتاب را روان و خوشخوان کردند. مرحوم فیرحی البته دل در گرو فوکو و بیخت گفتمان او نیز داشت و برخی آثار خود را متکی به این سازمان معرفتی از جمله کتاب دانش، قدرت و مشروعیت و این اواخر جلد دوم فقه و سیاست در ایران معاصر نوشت که البته در کاربست این سازمان اندیشه در فقه سیاسی و لوازم آن و وجوه متعارض می توان چون و چرا کرد. خدایش رحمت کند و او را ما نیز راضی گردانم.



آنکه به ایجاب سخن گفت

زانیار ابراهیمی

مترجم و پژوهشگر

در مقام کسی که چندین سال پروژه الهیات سیاسی و در همتندگی الهیات و مدرنیته را دنبال میکنم، و خودم را با افتخار شاگرد ایشان میدانم، داغ فقدان دکتر فیرحی، به تلخی تمام به جانم نشسته است. دکتر فیرحی ذهنی روشن، پروژه تحقیقاتی معلوم و توانی تمام نشدنی داشت؛ هزار افسوس که فرصت نیافت رسیده ترین میوه های این بار و بر سترگ را به دست خویش بچیند. چنان که در میان دانشجویان ایشان نیز مشهور است، دکتر فیرحی بیش از هر کس دیگر به تعریف معیار استاد دانشگاه نزدیک بود. ایشان در مقام محقق طراز اول یگانه کسی بود که چندین دهه پروژه ای فکری را به پیش برده بود و در همان راستا در هر یک یا دو سال، آورده ای ارزشمند که سفره کم بضاعت دانشگاهی مامی افزود. ماهیگی کمابیش مترجمیم، چه آنجا که در کار ترجمه کتابند و چه آنهایی که خوب یا بد، سرگرم تصنیف و تنسیق آرای دیگرانند. اما دکتر فیرحی یکه و تنه ای تولید معرفت در سپهری می پرداخت که جرم اندیشان از هر دو سو، کوشش در راه پروراندن آن را مفید فایده نمی دانستند. در توصیف میراث فکری دکتر فیرحی، نکته ای را که ایشان خود چند سال پیش در کتابخانه ملی در باب نحوه مواجهه با سنت بیان کرده بود، ارزشمند می یابم. بر این اساس، نباید سنت را کلیتی فرو بسته فرض کرد و این خیال خام را در سر پروراند که با وارد آوردن ضرباتی از بیرون، به درون آن راه یافت، بلکه باید از درون و با سنت به پیش رفت و در خلال همین پیش روی سنت را جرح و تعدیل کرد. تنها در این صورت می توان به امکانات فعالیت نیافته سنت آگاه شد و آنها را به صحنه آورد، وگرنه - بنا بر تعبیری که از باکوب تابس وام می گیرم- نفس شرقی مان به شماره خواهد افتاد و تنفس مصنوعی غربی نیز به دادمان نخواهد رسید.



شاید بتوان گفت جفایی که دانشگاه در حق ما کرد، تبختری بی پایه و بی مایه

فیرحی، متفکری در مسیر نواندیشی دینی

علیرضا کیانپور

پژوهشگر حقوق اساسی و مردم سالاری دینی

خبر درگذشت عالم و اندیشمند فرزانه مرحوم حجت الاسلام و المسلمین دکتر داود فیرحی، استاد و پژوهشگر برجسته اندیشه سیاسی اسلام برای همه جامعه اندیشه ای کشور ضایعه ای تاسف بار بود. فیرحی، پژوهشگری ممتاز در عرصه نواندیشی دینی بود. او با شجاعت از مردم سالاری دینی دفاع می کرد و با باورمندان به نواندیشی دینی بود و در عین حال مرزی روشن با روشنفکری دینی سکولار داشت. او به بازخوانی ظرفیت های فقه شیعه آنچنان اهتمام داشت و امیدوار بود که بسیاری از اسلام گرایان منتقد نواندیشی دینی و روشنفکری دینی را نیز متعجب می کرد. علاوه بر ذی روحانیت به شدت آکادمیک بود و بر ذی اهل تحقیق و تتبع اصرار می ورزید. هر چند نگارنده بر بخشی از مسیر علمی آن استاد فرهیخته نقد دارد و از آن جمله کم رنگ بودن پرداخت به عدالت اجتماعی است البته در سال های اخیر نشانه های روشنی از توجه آن مرحوم به این عرصه دیده می شد. او دقت ها و بصیرت های ارزشمندی در عرصه فقه سیاسی داشت و تلاش می کرد از منظر تئوریک درخت تحیف مردم سالاری دینی را بارور سازد. او آنچنان که از سخنان و تلاش های علمی اش برمی آمد، به مسیر نواندیشی دینی که همان مسیر مطهری ها، بهشتی ها، طالقانی ها و صدرهاست باور داشت و رهپوی همان مسیر بود. به عنوان یک روحانی هر چند زی حوزوی را حفظ کرد و تلاش و تتبع در حوزه آکادمیک او را از توجه به حوزه عمومی باز نداشت. نگارنده هرگز شاگرد ایشان نبوده، اما در چند برخورد با آن فقید سعید عمق برخورد اخلاقی و فروتنی آن استاد فرهیخته را شاهد بودم. در خاتمه گمانم این است که جریان آکادمیک با اندیشه سیاسی اسلام و نواندیشی دینی استوانه ای را از دست داد که به سادگی جبران پذیر نیست. خداوند روح آن متفکر بزرگوار را با اولیای خویش محشور فرماید.



در رثای استاد

محمد رضا مرادی طادی

پژوهشگر علوم سیاسی

امتناع اندیشه و زوال تفکر بود، به فراسط ذاتی و به قدرت اندیشه ای که داشت، منتقدانه از استاد خودش فراتر رفت، و به جای مویه بر فروستگی هایی که جز عذاری بر نوستالژی جهانی سپری شده، چیزی برای ما نخواهد داشت، برولماتی که انسداد امتناع را زور آورد کرد تا پرسش از شرایط امکانی تاسیس را در کانون توجه اندیشه خود قرار دهد. فیرحی برخلاف بسیاری از روشنفکران ناخوانده ملائده، هیچ به دنبال مدرنیته به ایران نبود، بلکه می خواست بزرگ این نهال را از لابه لای هزاره ای گردوغبار گرفته زاری و باز آری کند. فیرحی به راستی درستی بویی آنکه اسیر فضای جزوده دهه های گذشته شود، معاشرت ما را برپولماتیزه کرد تا آن را بستری برای اندیشیدن قرار دهد. با فیرحی می شود تا دل سنت رفت و بر تمام تئوری هایی که از «نارسایی فرهنگ دین خود» سخن می گویند، پوزخند زد. فیرحی این امکان را روی جهان ایرانی و اسلامی گشود که حتی در عالم نظر، برخلاف دیگر استادش که شهره به املاط جامعه شناختی بود، دموکراتیزاسیون هیچ برابر با سکولاریزاسیون نیست و الزاما حکومت و دیانت مانع الجمع نیستند. فیرحی پرچمدار اندیشه ای بود که نه سرسپرده به سنت بود و نه خود باخته به تجدید. میراث گران سنگ او برای ما چیزی نیست جز تفکری راسخ، اندیشه ای روشمند، سلوک شخصی بسیار خوانی و دقیق النظری، کمی اندیشدومی نویسد و مفاهیم را میگذراند به بازسازی و باز نویسی و باز پردازی می کند، و همه اینها را در یک شاکله فکری منسجم معطوف به برولماتی که ابایی مشخص انجام می دهد و یک دغدغه بیشتر ندارد: گرچه های اندیشه در ایران پاس مشروطه. فیرحی می خواست، جهان ایرانی و ماندن در گرهای پیشامشروطه اش را از تعلیق میان دیروز ابدی سنت و فردای هنوز درآمده تجدید کند و آن را به ساحل امنی از ثبات برساند تا جایی برای ایستادن داشته باشد. او راوی «آستانه تجدید» بود و چونگی امکان ایستادن بر آن آستانه و اکنون ما مرثیه خوان فقدانش. گویی همین دیروز بود که در پایان جلسه دفاعیه اش، یکی از استادان شاخص و بس سخنگیر دانشکده حقوق و علوم سیاسی، با خشونتی گفت: «باید منتظر ظهور یک مطهری جدید باشیم» و اکنون بار دیگر ما یک مطهری را از دست دادیم. دروغا، که وصف حسرت فقدان تو در قامت کلمه نمی گنجد.

